

حکایت

# «فیل در مشکات»

داستان ره‌آبک صورت استدلالی مغالطی

حسین کامکار

## پیش درآمد

داستان از یک روز معمولی در آذرماه سال ۱۳۹۴ شمسی و در حوزه علمیه مشکات، واقع در روستای پلایین آغاز شد. درس «نهایة الحکمة» استاد بهادر - حفظه الله و آیده - در مدخل کتاب، به این جمله مرحوم طباطبایی - رحمه الله - رسید که: فلسفه در تصدیق موضوع خود، نیازمند سایر علوم نیست، و ما «الموجود» را به صورت اولی تصور می کنیم و نیز آن را به صورت اولی تصدیق هم می کنیم، زیرا: «لأن الموجودیة نفسه»<sup>۱</sup>.

اگر این تعلیل نبود، هیچ مشکلی نیز در ظاهر کلام مرحوم طباطبایی - رحمه الله - وجود نداشت. داستان پیدا شدن فیل در مدرسه مشکات هم از همین جا آغاز می شود!

مطابق تقریر استاد محترم، با تحلیل قضیه «الموجود موجود» که به لسان حقیقه نیز بیان شده است می توان موضوع علم فلسفه را احراز نمود. در پی آن درس های پاییزی، راقم این سطور، حسین بن هاشم بن محمدحسن بن صفر کامکار، سیاهای نگاشت با عنوان: «رساله ای موجز در رد یک برهان وجودی» که اشکال مطرح شده در آن رساله، شفاهاً به استاد بهادر - آیده الله تعالی - عرضه شد. به دنبال پاسخ شفاهی استاد، رساله «فیل در مشکات» نگاشته شد و پس از آن رساله «کیفیت تصدیق به عدم وجدان».

---

<sup>۱</sup> طباطبایی، محمدحسین. *نهایة الحکمة* (۱۴۳۴). نشر مرکز مدیریت حوزه های علمیه، قم،

این رساله، نخستین مکتوبی بود که به استاد - حفظه الله - عرضه شد و ایشان به خط مبارک خویش، بر نسخه آن حاشیه‌هایی نگاشتند. پس از آن که بنده نقد و توضیح‌هایی درباره تعلیقات استاد نگاشتم، در این نقطه استاد محترم، به درستی و به جا «کفایت مذاکرات» را اعلام نمودند.

در این جا، این رسائل و سپس تعلیقات استاد را ارائه می‌دهم، باشد که برای دیگرانی نیز مفید فائده افتد و رشحه‌ای از تاریخ بحث و مباحثات در حوزه علمیه مشکات نیز به یادگار بماند.

لازم به ذکر است که دو رساله نخست، با ویرایشی مختصر در این جا گردآوری شده‌اند.

۱۷ دی ماه ۱۳۹۶،

روستای پلائین،

حوزه علمیه مشکات

رساله اول:

رساله‌ای موجز در

ردِّ یک برهان وجودی

## مقدمه

انگیزه نگارش این نوشته، جلوگیری از سبکی از مغالطات است که مشتمل بر پل زدن از عالم ذهن و مفاهیم ذهنی به عالم واقع و خارج از ذهن است.

نمونه بارز این سبک مغالطات در «برهان وجودی آنسلم» متجسد است که آیت‌الله جوادی آملی فصل مستقلی در ردّ این برهان در کتاب «تبیین براهین اثبات خدا» قرار داده‌اند.

این نوشته ناظر بر چهار جلسه فلسفه تدریس استاد بهادر - حفظه الله - در تاریخ‌های ۹۴/۹/۱۸ و ۹۴/۹/۲۵ است و مقبولات استاد، بدون بحث‌های تفصیلی مورد استناد قرار داده شده‌اند.

و من الله التوفیق

## بخش اول: مقبولات استاد

۱. در گزاره «الموجود موجود» که قصد اثباتش را داریم، مراد، قضیه حقیقه است.

۲. هر قضیه حملیه مشتمل بر عقد الوضع و عقد الحمل است (عقد الوضع به این معناست که موضوع، خود یک گزاره است؛ مثلاً وقتی می‌گوییم «آب، مایع است» یعنی هر ذاتی که عنوان آب بر او صادق است آن ذات عنوان مایع را هم دارد).

۳. در قضیه حقیقه، حکم برای طبیعت است نه وجود خارجی موضوع و لذا ثبوت فرضی هم کفایت می‌کند. وجود خارجی موضوع در ثبوت حکم

دخالت ندارد. وجود فرضی را هم به خاطر قاعده فرعیت (ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت المثبت له) لازم داریم.

**نتیجه گیری استاد:** پس از فرض ذاتی که وصف عنوانی موضوع (الموجود) بر آن صادق باشد، در محمول از وجود خارجی (و نه وجود تقدیری) آن سؤال می‌پرسیم، و می‌دانیم که یا محمول «معدوم» و یا محمول «موجود» را می‌بایست بر آن حمل نماییم (زیرا ارتفاع نقیضین محال است) و از طرفی، حمل محمول «معدوم» موجب اجتماع نقیضین خواهد شد و لذا تنها راه باقی مانده، حمل وجود خارجی (و نه تقدیری) بر آن ذات است. پس می‌توان گفت: «الموجود موجود».

### **بخش دوم: لازمه کلام استاد**

از فرض ۲ و ۳ نتیجه می‌شود که: موضوع قضیه حقیقه که ثبوت فرضی دارد در حقیقت خود یک گزاره دارد (مشمول بر عقد الوضع است) و آن عقد الوضع، همان ثبوت وصف عنوانی موضوع بر ذات موضوع است؛ و همین ثبوت فرضی دارد. یعنی فرض می‌کنیم که شیئی متصف به وصف عنوانی کذا باشد. لازم نیست وجود خارجی را داشته باشیم بلکه فرض ثبوت هم کفایت می‌کند. بنابراین لسان قضیه حقیقه «آب، مایع است» چنین است: «فرض کن شیئی عنوان آب بر او صادق است، در این صورت عنوان مایع هم بر آن ثابت است».

### **بخش سوم: دامنه فرض‌ها در منطق**

اکنون باید بگوییم که محمول قضیه حقیقه در «دامنه فرض» موضوع بیان می‌گردد نه خارج آن.

توضیح این که در فرایند استدلال و اقامه برهان، ضوابط معینی برای نتیجه گیری از فرضیات وجود دارد. در روند اقامه برهان شما مجازید هر چیزی را که بخواهید فرض کنید، از صرف فرض، هر نتیجه ای گرفته نمی شود.

به صورت کلی نتیجه گرفتن از فرض ها در منطق سه صورت کلی دارد:

❖ صورت اول: برهان خُلف.

فرض کنید گزاره  $p$  صادق باشد و در دامنه این فرض، به تناقضی برسیم. بنابراین گزاره  $p$  صادق نیست (حکم کاذب بودن  $p$  خارج از دامنه فرض است).

❖ صورت دوم: بیان استلزام.

فرض کنید  $p$  صادق باشد و در دامنه این فرض به گزاره  $q$  برسیم. پس می توان گفت: «اگر  $p$  آن گاه  $q$ » (حکم استلزام، خارج از دامنه فرض است).

❖ صورت سوم: قیاس ذو وجهین.

اگر داشته باشیم:  $p \vee q$ ، می توانیم فرض کنیم  $p$ ، و در دامنه این فرض به نتیجه  $r$  برسیم، و بار دیگر فرض کنیم  $q$  و در دامنه این فرض دوم نیز به  $r$  برسیم، آن گاه می توان به نحو مطلق (خارج از دامنه هر فرضی) به صدق  $r$  حکم نمود.

حال متذکر می شویم که قضیه حقیقیه مشتمل بر یک فرض بیان می شود و محمول این قضیه هم - هر چه باشد - به لحاظ منطقی در دامنه این فرض قرار دارد.

و در نهایت باید گفت: نسبت دادن موجودیت به ذاتی در دامنه فرض موجودیت آن، اثبات مدّعی نمی‌کند؛ زیرا مدّعی کسی که می‌گوید موضوع علم فلسفه، تصدیقش بدیهی است و در مقام اثبات بر می‌آید این است که: «الموجود» بدون هیچ پیش‌فرض و قید و ظرف خاص و عنایت زائده‌ای خارجاً محقق است.

اصولاً در دامنه فرض تحقق هر مفهومی، امکان حمل وجود بر آن هست؛ مثلاً در دامنه فرض وجود غول، غول موجود است. به بیان دیگر، گزاره «غول موجود، خارجاً موجود است» هم بدون کم و کاست با سبک استدلال‌های آنسلمی قابل اثبات است. در نهایت، این مختصر را با عبارتی از آقای جوادی آملی حفظه الله به اتمام می‌رسانیم:

«تردیدی نیست که اگر هستی مطلق مصداق داشته باشد، صدق مفهوم هستی بر آن، بدون هیچ شرطی به نحو ضرورت ازلیه صادق است؛ لکن تردید در تحقق مصداق برای آن است و مفهوم هستی مطلق که به وجود ذهنی در ذهن موجود است، هرگز توان دفع این تردید را ندارد، زیرا در صورت فقدان مصداق برای هستی مطلق، مفهوم آن را می‌توان از طریق هستی‌های مقید به تجرید، تحصیل کرد».<sup>۲</sup>

و الحمد لله

---

<sup>۲</sup> جوادی آملی، عبدالله. تبیین براهین اثبات خدا (۱۳۸۸). مرکز نشر اسراء، قم، ص ۲۱۶، ذیل عنوان تطبیق برهان آنسلم و برهان آقامحمد رضا قمشه‌ای



## ادامه حکایت...

همان گونه که در رساله قبل ذکر شد، در فرض اعتبار صوری استدلال وجودی، گزاره «غول موجود، خارجاً موجود است» نیز می‌بایست صادق انگاشته شود.

استاد محترم، آقای بهادر - حفظه الله تعالی و آینده - پس از استماع اشکال، این لازمه را پذیرفتند و فرمودند که چه اشکالی دارد؟ آیا پذیرش این نتیجه، مستلزم اجتماع نقیضین می‌شود؟ نه. پس پذیرش آن مانعی ندارد.

سپس خود، اشکال را ترقی دادند: «دور فلسفی موجود، خارجاً موجود است» که مستلزم اجتماع نقیضین - یا تقدم شیء بر نفس خویش - نیز می‌شود، اما فرمودند که در این موارد، ما از طریق دیگر می‌فهمیم که نتیجه، مستلزم تناقض است، لذا نمی‌توان حکم نمود که «دور موجود، موجود است» بلکه «دور، بالضرورة معدوم است». پس در غیر مواردی که منجر به اجتماع نقیضین می‌شود استدلال مذکور برقرار است.

این رفت و برگشت، موجب نگارش رساله «فیل در مشکات» شد، وجه تسمیه هم این بود که استاد محترم، این التزام را پذیرفتند که «فیل موجود در مدرسه مشکات، خارجاً موجود است» گزاره‌ای صادق است به این معنا که حقیقتاً یک فیل موجود، در مدرسه مشکات هست! و این که ما آن را «حسن» نمی‌کنیم دلیل بر نبود آن نخواهد بود!

رساله دوم:

# فیل در مشکلات!

ردّ یک صورت استدلالی مغالطی

## مدخل

سبک استدلال‌های استاد حسین عشاقی در اقامه برهان وجودی (پل زدن از ذهن به خارج)<sup>۳</sup> که نمونه‌هایی از آن را ما در درس خود با استادمان آقای بهادر نیز مشاهده کردیم، یک صورت استدلالی مغالطی است. در این نوشتار بر آنیم تا نادرست بودن این صورت استدلالی را نمایان کنیم.

### درآمد: روش‌های نقد صورت استدلالی

اصولا استنتاج یک نتیجه از مجموعه‌ای از مقدمات، می‌بایست تحت ضوابطی انجام پذیرد که صدق نتیجه را تضمین نماید. ضوابطی که علم منطق رسالت خود را تعیین آن‌ها قرار داده است. سؤال نخست این است: این ضوابط منطقی چگونه کشف می‌شوند؟

ذهن چگونه ضابطه‌های منطقی کشف می‌کند؟ ذهن چگونه صور منتج و عقیم را باز می‌شناسد؟ ذهن چگونه صورت استدلالی صحیح از سقیم را تمیز می‌دهد؟ پاسخ این است: قسمت‌هایی از علم منطق، بدیهی و متکی به شهود عقلی‌اند، مانند صورت برهانی قیاس استثنایی:

1.  $p \supset q$
2.  $p$
3.  $\therefore q$

---

<sup>۳</sup> بنگرید به: عشاقی، حسین، بازسازی برهان آنسلم در اثبات هستی خدا، فصلنامه معرفت فلسفی، شماره ۱۰ (زمستان ۸۴)، قم.

و برخی دیگر از قواعد منطق، مبتنی بر قسمت‌های بدیهی آن اثبات می‌شوند. بنابراین صدق یک قاعده منطقی یا مبتنی بر بدیهیات و شهود عقلی است یا مبتنی بر اثبات.

اما کاذب بودن یک صورت استدلالی را چگونه می‌توان آشکار نمود؟

سه راه عمومی برای نقض یک صورت استدلالی و/یا برهان وجود دارد:

الف) ارائه مثال نقض، مثالی که صدق مقدمات را حفظ کند و در عین حال نتیجه کاذب ارائه دهد.

ب) نقد توجیه: نقد بدهت و/یا نقد گام‌های برهان (روند اثبات) در صورت استدلال.

ج) اثبات کذب نتیجه از روشی دیگر، مثل اثبات نقیض یا ضد.

راه سوم راهی عمومی نیست، زیرا استدلال‌هایی داریم که نه نتیجه و نه نقیض آن، تلازمی با صدق مقدمات ندارند. برای مثال به استدلال زیر توجه کنید:

مقدمه: هر اسبی حیوان است.

نتیجه: اسب حیوان نجیبی است.

صورت استدلالی فوق، نادرست است، در عین این که این به معنای کاذب بودن دائمی نتیجه نیست و لذا امکان اقامه برهان بر کذب نتیجه وجود ندارد. لذا نقد چنین صورت استدلالی منحصر در راه اول و دوم است.

راه دوم هم برای نقد گام‌های برهان مناسب است، نه برای نقد صورت استدلال. توضیح این که در منطق جدید، بین «صورت استدلال» و «برهان»، تمایز اصطلاحی وجود دارد: صورت استدلال، عبارت است از مجموع مقدمات و نتیجه حاصل از آن‌ها، بدون ارائه روند به دست آمدن نتیجه. گام‌های استدلالی تا رسیدن به نتیجه در صورت استدلال ملحوظ نیستند. اما در برهان (proof) ادعا این است که با برداشتن گام‌هایی شمارا و ضابطه‌مند، می‌توان از مقدمات به نتیجه رسید. نکته اینجاست که ممکن است برای یک صورت استدلالی معتبر، برهان نامعتبر ارائه کرد. لذا نقد برهان به معنای نامعتبر بودن صورت استدلال نیست.

بنابراین در راه دوم، اگر بداهت نقد شود ممکن است خصم به نظری بودن متشبث شود و اگر روند برهان نقد شود، نامعتبر بودن صورت استدلال آشکار نخواهد شد.

اما راه اول، هم از اتقان بی‌نظیری برخوردار است و هم عمومی است. همواره برای هر صورت استدلال نامعتبر، می‌توان مثال‌های نقضی ارائه داد و موردی را به ذهن ارائه کرد که افتراق مقدمات از نتایج را آشکارا به نمایش گذارد و تشت رسوایی خصم را بر زمین افکند. برای نامعتبر بودن یک صورت استدلالی، ارائه یک مثال نقض هم کافی است. این راه، راهی است که از قدیم مورد نظر حکما و مناطق بوده و به لحاظ روان‌شناختی نیز از قوت بالایی در مخاصمات برخوردار است. در کلمات اهل بیت علیهم السلام هم این سبک استدلالی را مشاهده می‌کنیم.

اما در ارائه مثال نقض، برای ذهن چه اتفاقی می‌افتد؟ چه روندی طی می‌شود؟ چگونه می‌توان یک مثال نقض خوب ارائه نمود؟

## شرایط ارائه مثال نقض

ارائه مثال نقض معتبر برای نقد صورت استدلال، عبارت است از:

الف) مجموعه‌ای از گزاره‌ها که از نظر ساختار صوری و فرم منطقی بر مقدمات و نتیجه صورت استدلالی محل بحث منطبقند.

ب) صدق مقدمات برای ذهن مخاطب آشکار است.

ج) کذب نتیجه هم برای ذهن مخاطب آشکار است.

در نتیجه عدم تلازم صدق بین مقدمات و نتیجه برای ذهن آشکار می‌شود و ذهن، حکم به نامعتبر بودن صورت استدلالی خواهد کرد و آن را مغالطی خواهد دانست.

## ارائه مثال نقض برای کشف نادرستی صورت استدلال

در این جا می‌خواهم سبک فرار بعضی از قائلین به برهان وجودی را در برابر مواجهه با مثال‌های نقضی که علیه آنان اقامه شده است را شرح دهم. برای این که کلیت بحث محفوظ باشد، به صورت کلی درباره هر شخصی که متشبث به یک صورت استدلالی نامعتبر است سخن خواهیم گفت.

یک صورت استدلالی نامعتبر (مثلا صورت استدلالی  $\alpha$ ) را در نظر بگیرید. برای نمونه، مغالطه «وضع تالی» را در نظر بیاورید:

1.  $p \supset q$
2.  $q$
3.  $\therefore p$

ارائه مثال نقض به این صورت انجام می‌پذیرد:

**گام اول:** جای‌گزین کردن مقدمات با گزاره‌های صادق

$p$ : شکل آ دایره است.

$q$ : شکل آ منحنی است.

مقدمه نخست (صادق): اگر شکل آ دایره باشد، آنگاه منحنی هم هست.

مقدمه دوم (صادق): شکل آ منحنی است.

نتیجه: شکل آ دایره است.

**گام دوم:** ارائه موردی که ناقض نتیجه است و با مقدمات استدلال، سازگار

است: شکلی منحنی که دایره شکل نباشد، مثل بیضی. اگر آ بیضی باشد، همه مقدمات صادقند ولی نتیجه کاذب است، زیرا واضح است که دایره، بیضی نیست.

اما تلاش برای فرار از مثال نقض چگونه ممکن خواهد بود؟

در این جا به تجزیه و تحلیل سبک فرار متشَبِّهین به صورت‌های استدلالی نامعتبر خواهیم پرداخت. این سبک استدلالی در آثار آقای عشاقی و در کلام شاگردان ایشان مورد استناد قرار گرفته است<sup>۴</sup> و ما به تشریح آن خواهیم پرداخت.

### سبک فرار از مثال نقض

در شرایط ارائه مثال نقض گفته شد که لازم است نتیجه استدلال، در مورد نقض، آشکارا نزد مخاطب کاذب باشد. اما اگر فرد متشَبِّه، کذب نتیجه را - ولو از سر مکابره - انکار کند، و به صدق نتیجه آن ملتزم شود، در بادی نظر راه مثال نقض بسته خواهد شد.

این روش، منجر به این می‌شود که مغالطه‌گر، ملتزم به اموری بشود که برای دیگران آشکارا کاذب است، اما او به این امور ملتزم می‌گردد. در حقیقت، پیروان آقای عشاقی می‌گویند: مادامی که نتیجه استدلال، به تناقض صریح نیانجامد مشکلی در التزام به نتایج نیست. مثلاً در مثال دایره و بیضی، می‌گویند: چه اشکالی دارد که دایره، بیضی باشد؟ جمع بین اشکال مختلف چه اشکالی دارد مادامی که صراحتاً به استلزام تناقض نیانجامد؟ اتفاقاً همین برهان، نشان‌گر صدق نتیجه مزبور است.

اما جالب این جاست که اگر نتیجه مثال نقض، مستلزم تناقض آشکار نیز بشود باز هم نادرستی صورت استدلالی و فرم منطقی را نمی‌پذیرند. آنان در این موارد

---

<sup>۴</sup> از جمله بنگرید به: عشاقی، حسین، *بازسازی برهان آنسلم در اثبات هستی خدا*، فصلنامه معرفت فلسفی، شماره ۱۰ (زمستان ۸۴)، قم، ذیل پاسخ به اشکال اول و دوم، صص ۱۶-۲۱



می‌گویند: از آن‌جا که ما می‌دانیم نتیجه محال است، پس اصلاً این نتیجه را نمی‌توان استنتاج نمود! در حقیقت صورت استدلالی تا جایی معتبر است که منجر به نتایج محال نشود. در حقیقت این مکانیزم، قیاساتی که نتیجه محال می‌دهند را «به صورت دستی» کنار می‌گذارد.

بنابراین اگر نتیجه، مستلزم تناقض باشد، به صورت «دستی» آن را کنار می‌گذارند و اگر مستلزم تناقض نباشد، نتیجه را می‌پذیرند و می‌گویند: چه اشکالی دارد؟ مگر منجر به تناقض شده است!؟

چنین تلاشی برای فرار از تیغ مثال نقض، ممکن است تا مدتی ذهن را گیج کند، اما مغالطی است، زیرا هنگامی که یک صورت استدلالی به خودی خود این ظرفیت را دارد که نتایج محال به دست دهد، تضمینی وجود ندارد که نتایج کاذب غیر محال نیز ارائه ندهد، و لذا موجه نیست. برای مثال بنفش بودن آسمان، امری محال نیست اما کاذب است. مکانیزم دستی، نتایج محال را کنار می‌گذارد اما برای نتایج کاذب غیر محال تدبیری نیاندیشیده است و تضمینی برای حذف این‌ها نداریم. لذا گپ بزرگی در این تلاش بی‌فرجام وجود دارد.

### **مثال نقض «فیل در مشکات»!**

در عین حال، ما در این‌جا مثال نقضی برای براهین وجودی مذکور ارائه می‌دهیم که راه فرارهای مغالطه‌گر را به‌تمامه می‌بندد. مغالطه‌گر به سان شاهی که به کنج زمین شطرنج رسیده است، با این حرکت مات خواهد شد. حرکت آخر، ارائه مثال نقض شهودی است.

مثال نقض شهودی، مثال نقضی است که نتیجه آن امری محال (= مستلزم اجتماع نقیضین) نیست تا مخالفان بتوانند آن را دستی خارج کنند، و هم چنین کاذب بودن آن شهودی و وجدانی است. ما تقریر مثال نقض شهودی را بر وزن استدلال معروف برهان وجودی در کلام آقایان چنین ارائه می‌دهیم:

«وجودِ فیلیِ مرئیِ مدرکِ موردِ التفاتِ من، در مدرسه مشکات خارجاً  
موجود است»

علت اضافه کردن قیود «مدرک» و «مورد التفات»، این است که آقایان وجود فیلی را در مدرسه مشکات، پذیرفته بودند و به آن ملتزم شده بودند و تفوه به این نکته داشتند که چه اشکالی دارد؟! مگر محال است؟! اینکه شما فیلی در مدرسه مشکات نمی‌بینید دلیل نمی‌شود که فیلی در این مدرسه نباشد!

با اضافه کردن دو قید مذکور، صورت استدلالی ایشان نه به تناقضی انجامیده و نه امکان تصدیق به آن وجود دارد. این گزاره، مطابق صورت استدلالی آقای عشاقی باید صادق تلقی شود. از طرفی بالوجدان کاذب است، بدون این که مستلزم تناقض باشد، کیش و مات!

بطلان استدلال فوق نیاز به سخن گفتن بیش از این ندارد. اما برای روشن شدن پاسخ حلی، مطالعه ادامه این سیاهه خالی از لطف نیست.

## ریشه مغالطه

مغالطه استدلال فوق، مغالطه «خروج از دامنه فرض» است. مغالطه زیر را ملاحظه کنید:

هر دایره‌ای، منحنی است. می‌توان فرض کرد که شکل آ دایره باشد. بنابراین شکل آ منحنی است.

مغالطه فوق اگر به صورت مقدمات و نتایج نوشته شود چنین خواهد بود:

مقدمه اول: هر دایره منحنی است. نتیجه: شکل آ منحنی است.

مغالطه زمانی شکل می‌گیرد که در میانه مسیر استدلال، گزاره‌ای به عنوان فرض، صادق تلقی می‌شود. اما در نتیجه به صورت مطلق آورده می‌شود. در مورد قضیه «موجود، موجود است» اگر به لسان قضیه حقیقیه بیان شود، مستلزم «فرض وجود موضوع» است؛ زیرا: «ثبوت شیء لشیء فرع ثبوت المثبت له». پس در میانه مسیر استدلال، گزاره‌ای به عنوان فرض، صادق تلقی می‌شود: فرض کن موجود، موجود باشد. اکنون هر «تستی» که انجام شود، در دامنه همین فرض انجام خواهد شد. خروج از دامنه فرض، قواعد و ضوابط معینی دارد که در علم منطق مدون شده است.

## راه خروج ضابطه‌مند از فرض

در علم منطق، سه راه ضابطه‌مند برای خروج از فرض وجود دارد. معروف‌ترین این راه‌ها، برهان خلف است: فرض کن گزاره  $p$  صادق باشد، در دامنه فرض به

تناقض می‌رسیم. پس گزاره  $p$  کاذب است. نتیجه (کاذب بودن  $p$ ) دیگر در دامنه فرض باقی نمی‌ماند. بلکه مطلقاً  $p$  کاذب خواهد بود.

راه‌های ضابطه‌مند دیگری هم برای خروج از دامنه فرض وجود دارد که غرضم احصاء آنها نیست.<sup>۵</sup> غرض این است که تصریح شود خروج از دامنه فرض، امری ضابطه‌مند است و در مغالطه معروف، این ضوابط رعایت نشده است.

و الحمد لله

---

<sup>۵</sup> این راه‌ها در رساله قبل، شمرده شده‌اند.

## و باز هم ادامه حکایت...!

رساله فیل در مشکات، به استاد محترم عرضه نشد، ولی نتایج آن در بحث شفاهی با استاد مطرح گشت، و استاد - حفظه الله - لازمه نهایی رساله «فیل در مشکات» را نیز پذیرفتند! یعنی پذیرفتند که فیلی در مدرسه مشکات هست که مدرک و مورد التفات ما نیز هست!

از نظر ایشان:

نمی‌توان گفت که ما چنین فیلی را در ادراک خود نمی‌یابیم. چگونه می‌توانیم ادعا کنیم که آن را نمی‌یابیم؟ حکم به نیافتن و عدم وجدان اصولاً چگونه صورت می‌پذیرد؟ آیا می‌توان گفت که علم حضوری داریم که نمی‌یابیم و حال آن‌که معدوم، متعلق علم حضوری قرار نمی‌گیرد؟ تنها موجوداتند که می‌توانند متعلق علم حضوری قرار گیرند! هم‌چنین آیا ادراک حسی معصوم است یا خطا پذیر؟ بنابراین از کجا و با چه برهانی می‌توانید ادعا کنید که «نمی‌یابم» و بلکه از آن به «نیست» برسید!؟

طرح این پرسش‌ها به نگارش رساله «کیفیت تصدیق به عدم وجدان» انجامید...

رساله سوم:

## کیفیت تصدیق به عدم وجدان

### به همراه تعلیقات استاد بر آن

[جانمایه این رساله، در دوم فروردین ۱۳۹۵ شمسی در روستای هلستان سیاهکل نگاشته شد و بعدتر در تهران تلخیص شد و به صورت رساله موجود درآمد و سپس به استاد محترم عرضه شد]

## بسم الله الرحمن الرحيم

[توضیح: تعلیقات استاد - حفظه الله تعالى - در پاورقی‌ها با علامت {} آورده شده است. توصیه می‌شود که ابتدا متن رساله خوانده شود و سپس تعلیقات استاد]

**یکم:** تصدیق به نیافتن یک امر در حیطة شهودات، حضوری نیست، زیرا علم حضوری به عدم تعلق نمی‌گیرد. اما این نکته عجیبی نیست، زیرا تصدیق به یافتن هم حضوری نیست. اصولاً تصدیق در حیطة حضور نیست. در حیطة حضور، تنها شهود حکم فرماست {۱}.

[حیطة حضور، حیطة عجیبی است. از آن‌جا که بیان {۲} و اندیشه مبتنی بر «حمل» مفاهیم بر مفاهیم است، هنگامی که امری شهود می‌شود، پیش از این که صور ذهنی از آن انتزاع گردد، در مقام شهود، نه امکان سخن گفتن درباره آن امر هست، نه امکان اندیشیدن. انتزاع هرگونه ساخت گزاره وار و حمل هر محمولی بر هر موضوعی نیازمند صورت حاکی و مفهوم‌سازی است].

---

{۱} در فلسفه تفاوتی بین شهود و حضور و وجود نیست. بنابراین مدعی باید تفاوت آن‌ها را ابتدا توضیح دهد، سپس از آن‌ها استفاده کند.

{۲} اگر مقصود از بیان و اندیشه "استدلال" است بله استدلال همواره در حیطة علوم حصولی است و لکن کسی که در مورد مطلبی ادعای علم حضوری می‌کند، هرگز در مقام بیان و اندیشه (= استدلال) نیست.

پس تصدیق به وجدان<sup>{۳}</sup>، مانند تصدیق به عدم وجدان، "تصدیق حصولی بدیهی" است. حصولی بودن منافاتی با بدهت ندارد، همان گونه که در "اولی البدائه" این گونه است.<sup>{۴}</sup>

**دوم:** تصدیق به نیافتن امری سهل<sup>{۵}</sup>، بدیهی، معنادار و حق است. همان طور که به عدم وجدان در آیات متعددی از قرآن کریم استناد شده است<sup>۶</sup> - به آیات پاورقی نگاه کنید - و حتی مبنای معرفتی و نظری و حینانی احکام الله در ادراکات نبی الله (ص) قرار گرفته است: قل لا أجد فیما أوحی الیّ محرّم ...

---

<sup>{۳}</sup> تصدیق در قالب استدلال به ولی در قالب غیر استدلال خیر.  
<sup>{۴}</sup> بر فرض پذیرش صحت همه مطالب نکته یکم، حاصل آن این است که کسی نمی تواند ادعای بدیهی بودن این جمله (=تصدیق) را نماید: "من بالبداهه می یابم که وجود خدا نیستم" و این مطابق ادعای ماست خلافا للخصم.  
<sup>{۵}</sup> ادعای تصدیق به "نیافتن" سهل است ولی در برابر کسی که ادعا می کند چنین چیزی بدیهی نیست بلکه نظری است باید استدلال آورد و صرف ادعای حق و بدیهی بودن، باطل و مصادره به مطلوب است.

<sup>۶</sup> نگاه کنید به: سوره انعام آیه ۱۴۵ / سوره نوح آیه ۲۵ / سوره اعراف آیه ۱۰۲ / سوره ذاریات آیه ۳۶ / سوره نور آیه ۳۹



گذشته از این که در مقام، نیازی به استدلال به آیه نیست. بدون هیچ مثنوی نظری می توان گفت: "تصدیق به عدم وجدان، معنادار و بدیهی است". {۶}

برای بدهت، نیازمند توضیح کیفیت حصول تصدیق نیستیم. بر اهلس پوشیده نیست که کیفیت تصدیق به استحاله اجتماع نقیضین، در عین شهودناپذیری اش، و این که مطابقتش با کجاست، نفس الامر یا واقع یا ... که یک بحث نظری است، خود این استحاله نظری نیست، بلکه بدیهی است.

پس صدق و بدهت، مفروغ عنه است. مسأله بیان کیفیت تصدیق است تا برخی شبهات مطروحه روشن گردند.

**سوم:** حس، خطا پذیر است. پس ممکن است صورت حاکی مشهود من، حاکی از واقعیت نباشد به سان سراب. ممکن است واقعیتی باشد و من نبینم. ممکن است چیزی را شهود کنم و نسبت به شهود خویش ناآگاه باشم. ممکن است شهود آگاهانه ام را فراموش کنم. ممکن است در فرایند اندیشه نیز خطا رخ دهد.

پس ادعان می کنم که:

- عدم وجدان به معنای عدم علم حضوری نیست، به دلیل امکان ناخودآگاهی که بارها تجربه کرده ام. امری که معلوم حضوری بوده را مجهول انگاشته ام

---

{۶} اگر کسی این بدهت را قبول نداشت بلکه در مقابل آن ادله برهانی بر عدم وجود امکانی آورد برای چنین شخصی باید وجود ممکن را اثبات برهانی کرد نه صرفا ادعای بدهت نمود.

نه از سر جحد بلکه غفلت. کارکرد "تنبیهات" در حکمت نیز همین التفات دادن است. پس می شود که امری را نیابم و در عین حال، معلوم حضوری {۷} من باشد.

- عدم وجدان به معنای عدم علم حصولی نیز نیست، به دلیل امکان فراموشی. اما در مقام - رغما لأئف تمامی این مناشی خطا - صدق و بدهت از آن تصدیق به عدم وجدان است و کمترین انقداحی نمی پذیرد. زیرا:

**چهارم:** حکم به نیافتن، حکم درباره حیطه ادراکات است نه خارج از نفس {۸}. لذا خطای باصره لطمه ای به حکم درباره نیافتن نمی زند و کمترین گردی به دامن آن نمی نشاند. اگر می خواستیم با ندیدن شیء، وجود خارجی آن را تکذیب کنیم در این صورت مرتکب خطا شده بودیم: بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه. {۹}

هم چنین حکم به نیافتن، حکم درباره حیطه آگاهی است. آنچه زیر تیغ ذهن من آمده است و به آن توجه یافته ام و آن را یافته ام این بوده است. درباره آنچه نیافته ام حکم نمی کنم که معلوم حضوری ناخود آگاه من نیز نبوده است. زیرا

---

{۷} این که نیافتن معلوم امر حضوری باشد یعنی تصدیق و حکم به این که "الف معدوم است" بدیهی است و این سخن آشکارا مناقض با نکته اول است که می گفت تصدیق هیچ گاه به معلوم حضوری نیست.

{۸} مقصود چیست؟!

{۹} پس این که گزاره "من می یابم که خدا نیستم" فقط در حیطه ادراک است، یعنی خارجا ممکن است این طور نباشد!!!

حیطه ناخودآگاه، ناشناخته است. پس حیطه حکم همانگونه که در ساحت مدرکات است نه خارج نفس، اختصاص به حیطه آگاهی دارد نه خارج آن.

هم چنین خطای ناشی از نسیان در شهودات مستمر، مضحمل می گردد. هنگامی که در حال نگرستن، می اندیشم و حکم به نیافتن می کنم و حال آن که هنوز می نگرم: در شهود آگاهانه پیوسته، هیچ احتمال نسیانی وجود نخواهد داشت و لله المنة. {۱۰}

پس سرّ بدهت {۱۱} عدم وجدان - در عین خطاپذیری قوای شناختی آدمی - این چنین است: سخن در حیطه وجدان خود آگاه شهودی پیوسته است. حکم به نیافتن در این حیطه، تصدیقی بدیهی و صادق است. مسأله اصلی اکنون به پایان رسیده است.

**پنجم:** اکنون می خواهیم متناسب با محدودیت های شناخت خویش، درباره عالم خارج نیز حکم بکنم و از عدم وجدان، به عدم وجود برسم. این کار شدنی است اگر قیود لازم را در نظر بگیریم: ادراک، آگاهی و استمرار شهود. از آن جا که آگاهی اخص از ادراک است، قید آگاهی متضمن قید ادراک نیز هست. پس دو قید آگاهی و استمرار شهود کافی است: من، اکنون که در حال مشاهده ام، سیبی روی این میز نمی بینم، یا اگر می بینم به آن خودآگاه نیستم. احتمال نسیان

---

{۱۰} بیش تر به جملات ادبی شبیه است تا گزاره های برهانی عقلی.

{۱۱} بر فرض بدیهی باشد در مقابل کسیکه برهان بر خلاف او می آورد، باید استدلال آورد نه صرفا پیوسته ادعای بدهت را تکرار کرد.

مضمحل است به دلیل استمرار<sup>{۱۲}</sup>. پس یا روی این میز، سیبی نیست، یا سیب هست ولی مبصر من نیست، یا مبصر من است و من به آن آگاهی ندارم. پس اگر سیبی روی این میز هست، تحت آگاهی من نیامده است:

در حال حاضر [قید استمرار که دافع نسیان است]<sup>{۱۳}</sup> روی این میز [تحدید حیطه التفات برای تمرکز نفس، که خارجی بودن قضیه را نیز می‌رساند]، سیبی تحت آگاهی من [قید ادراک و آگاهی] وجود ندارد: "روی این میز، سیبی که من آگاهانه بینمش وجود ندارد".

این حکم، درباره عالم خارج است، معنادار است، حق است و بدیهی است و لله المنة. {۱۴}

---

{۱۲} استمرار خطا و نسیان امری ممکن است بلکه فراوان واقع نیز شده است، لذا استمرار هیچ دلیلی بر اضمحلال نیست.

{۱۳} هرگز

{۱۴} توصیه: بهترین راه در مورد ورود در مسائل عقلی و فلسفی استفاده از شیوه برهان است، و برهان نیز قیاسی است مؤلف از قضایای یقینی، لذا راه انحصاری در مورد اظهار نظر در این ساحت استفاده از برهان است، چیزی که در نوشته‌های نویسنده محترم وجود ندارد و به آن توصیه می‌شود.

مرقومه چهارم:

# نقد تعلیقات چهارده گانه

استاد بهادر حفظه الله

تعلیقه {۱}: در فلسفه تفاوتی بین شهود و حضور و وجود نیست. بنابراین مدعی باید تفاوت آن‌ها را ابتدا توضیح دهد، سپس از آن‌ها استفاده کند.

نقد: تفاوت در زبان است. شهود، بارِ معناییِ معرفت‌شناسانه بیش‌تری دارد و مسأله، بارِ زبان‌شناختیِ واژگان است و اختلاف مهمی در کار نیست.

تعلیقه {۲}: اگر مقصود از بیان و اندیشه "استدلال" است بله استدلال همواره در حیطه علوم حصولی است و لکن کسی که در مورد مطالبی ادعای علم حضوری می‌کند، هرگز در مقام بیان و اندیشه (= استدلال) نیست.

نقد: حتی در غیر مقام استدلال، تصدیق یک گزاره مستلزم استخدام مفاهیم است که در ساحت ذهن رخ می‌دهد نه ساحت شهود، و حکما تصور و تصدیق را از اقسام علم حصولی شمرده‌اند. گذشته از این که این نقد به پیکره عرائض بنده لطمه‌ای نمی‌زند.

تعلیقه {۳}: تصدیق در قالب استدلال بله ولی در قالب غیر استدلال خیر.  
نقد آن گذشت.

تعلیقه {۴}: بر فرض پذیرش صحت همه مطالب نکته یکم، حاصل آن این است که کسی نمی‌تواند ادعای بديهی بودن این جمله (=تصدیق) را نماید: "من بالبداهه می‌یابم که وجود خدا نیستم" و این مطابق ادعای ماست خلافاً للخصم.

نقد: بنده در مقام، نفی و اثباتا در مورد "می‌یابم که خدا هستم یا نیستم" سخن نگفتم. پس خصومت از کجا آمد؟ مدعای بنده واضح است: "روی این میز

سیب نمی‌یابم"، لذا نکاتی که درباره این مسأله بیان شده است دخلی به عرائض بنده نداشته است. کما این که بنده در مورد وجود ممکن نیز سخن نگفته‌ام. سخن من در فرع یکم واضح است:

۱- تصدیق به عدم وجدان حصولی است.

۲- حصولی بودن ضروری به بداهت نمی‌زند کما این که در اولی البدائه چنین است، کما هو واضح. زیرا اجتماع نقیضین معلوم حضوری هیچ شناسنده‌ای نیست. پس به واسطه مفاهیم حاکمیه، تصدیق می‌کنیم، و تصدیق از اقسام علم حصولی است، و قدحی به بداهت وارد نمی‌آید.

تعلیقه {۵}: ادعای تصدیق به "نیافتن" سهل است ولی در برابر کسی که ادعا می‌کند چنین چیزی بدیهی نیست بلکه نظری است باید استدلال آورد و صرف ادعای حق و بدیهی بودن، باطل و مصادره به مطلوب است.

نقد: اصولاً ادعای بداهت، اثبات‌پذیر نیست. شما که مدعی هستید تصور "وجود" بدیهی است مگر استدلال و برهانی بر آن اقامه کردید جز این که هر بچه‌ای می‌فهمد؟ الکلام الکلام.

گذشته از این، تحلیلی از آیات مذکور نیز از جانب شما ارائه نشد، ولو این که بحث فلسفی نیست اما خارج از کلاس فلسفه، امکان انطباق نظر حضرت‌تعالی با قرآن می‌تواند محل تحقیق باشد. و البته در مقام، نیازی به استدلال به آیه نداریم.

تعلیقه {۶}: اگر کسی این بداهت را قبول نداشت بلکه در مقابل آن ادله برهانی بر عدم وجود امکانی آورد برای چنین شخصی باید وجود ممکن را اثبات برهانی کرد نه صرفا ادعای بداهت نمود.

نقد آن گذشت. گذشته از این که برهانی ندیدیم. ما در آغاز فلسفه ایم. فراموش نکنیم که در مقدمه نهیة الحکمة درباره گزاره "الموجود موجود" سخن می گفتیم و نوشته "فیل در مشکات" هم ناظر به همین بحث بود. آیا تصدیق به الموجود موجود متوقف بر اثبات استحاله وجود ممکن است؟ اگر هست طرح آن به لحاظ نظری نیز باید متأخر از آن براهین باشد.

سخن در این بود که اثبات گزاره فوق، یک صورت مغالطی منطقی است که این صورت استدلال، مثال نقض بدیهی دارد.

تعلیقه {۷}: این که نیافتن معلوم امر حضوری باشد یعنی تصدیق و حکم به این که "الف معدوم است" بدیهی است و این سخن آشکارا مناقض با نکته اول است که می گفت تصدیق هیچ گاه به معلوم حضوری نیست.

نقد: این که نیافتن معلوم امر حضوری باشد به معنای تصدیق نیست. کما هو واضح. عدم علم حضوری به معنای تصدیق نیست. تصدیق به یافتن یا نیافتن، غیر از خود علم حضوری است. تصدیق در ساحت ذهن است اما حاکی از ساحت شهود است. ساحت شهود، تصدیق بردار نیست مگر پس از انتزاع مفاهیم و صور حاکیه. و بذلك يظهر الفرق بين المعرفة الذهنية و المعرفة القلبية.

تعلیقه {۸}: مقصود چیست!؟



نقد: مقصود واضح است. حکم به عدم وجدان درباره حیطه ادراکات است نه خارج از آن. هر حکمی، موضوعی دارد. موضوع حکم "من صورت سیبی نیافته‌ام" در حیطه مدرکات نفس است.

تعلیقه {۹}: پس این که گزاره "من می‌یابم که خدا نیستم" فقط در حیطه ادراک است، یعنی خارجاً ممکن است این طور نباشد!!!

نقد: در این جا مغالطه خلط بین "خارجیت مطلقه" و خارجیت در برابر ذهنیت رخ داده است. وجودات ذهنی، خارجیت مطلقه دارند. لذا اینکه سیبی نمی‌یابم گزاره‌ای در حیطه مدرکات نفس است و خارجیت مطلقه دارد.

تعلیقه {۱۰}: بیش تر به جملات ادبی شبیه است تا گزاره‌های برهانی عقلی.

توضیح: انکار نمی‌کنم که بعض هنجارهای زیباشناسی در کلام حقیر استفاده شده باشد، اما این منافی صدق و حقانیت آن نیست. گذشته از این که برهان، راه انحصاری یقین نیست. آیا اولی البدائه را با برهان به دست آوردید؟ درستی فرم قیاس نوع اول را چطور؟

تعلیقه {۱۱}: بر فرض بدیهی باشد در مقابل کسیکه برهان بر خلاف او می‌آورد، باید استدلال آورد نه صرفاً پیوسته ادعای بداهت را تکرار کرد.

نقد: کاملاً صحیح است. نکته این است که هیچ‌گاه فرصتی دست نداد که حضرت عالی برهان را بفرمائید و ما برهانی نشنیدیم و فرمایش حضرت‌عالی حق است. نقد برهان، متوقف بر استماع آن است. البته توجه داریم که شهود و وجدان

مکفی از انتظار برای استماع براهین محتمل بعدی است. بنابراین در مسأله هیچ «حالت منتظره» و «پایان باز»ی وجود ندارد. اما برای رفع شبهه کسی که مدعی برهان است، مناسب است که برهان مورد ادعا نیز نقد شود و البته این متوقف بر انتظار و استماع است. گذشته از این که عرض شد که در آغاز فلسفه‌ایم و شایسته نیست که تصدیق به موضوع فلسفه، محتاج انتظار کشیدن برای شنیدن سخنان نامأنوس و غریب و خلاف وجدان و شهود باشد.

تعلیقه {۱۲}: استمرار خطا و نسیان امری ممکن است بلکه فراوان واقع نیز شده است، لذا استمرار هیچ دلیلی بر اضمحلال نیست.

توضیح: استمرار خطا ممکن است اما در نسیان چنین نیست. بلکه قوه حافظه مانع از نسیان امر حاضر می‌شود. هرچه فاصله زمانی بین شهود و خطوط پیش‌تر باشد مقتضای فراموشی بیش‌تر است و وقتی این فاصله زمانی مضحمل شود - به صفر میل کند - احتمال نسیان نیز مضحمل می‌شود.

استاد محترم توجه دارند که تردید در قوه حافظه به لحاظ معرفت‌شناختی، امکان هرگونه استدلال و اقامه برهانی را مسدود خواهد کرد. زیرا در هر اندیشیدنی احتمال نسیان فکری هست. توضیح ذلک:

هر گاه که شما موضوع را تصور می‌کنید، اگر متوجه محمول شوید و موضوع را فراموش کنید، امکان تصدیق نخواهید داشت. پس باید اذعان نمود:

حافظه از ارکان تفکر سلیم است

فرآیند تفکر، در بستر زمان انجام می‌شود. به همین دلیل است که مسیر تفکر تنها با ضوابط منطق، امن نمی‌شود بلکه سلامت و صحت عمل کرد قوای معرفت‌شناختی من جمله حافظه نیز شرط آن است.

آفت حافظه، نسیان است، لذا در استدلال‌های طولانی که متضمن مقدمات بسیار طولانی باشد، تصدیق دشوار می‌گردد. تنها راه، اعتماد به حافظه است.

شما یک مطلبی که قبلا در فلسفه اثبات کردید را نمی‌توانید مقدمه برهان بعدی قرار دهید. زیرا صدق آن مقدمه را از حافظه شریف‌تان بازخوانی می‌کنید. اگر بخواهید بدون اتکا به حافظه حرکت کنید، نمی‌توانید حرکتی بکنید.

اما نظر این بنده این است: اعتماد به حافظه امری معقول است و این حکم، حکم عقل عملی است. اصولاً عقل عملی توصیه‌هایی برای عقل نظری دارد و من جمله این توصیه‌ها، «دفع وساوس فکری» و «اعتماد به قوای فکری» است. این‌ها البته یقین بالمعنی الاخص به ارمغان نمی‌آورد، و لذا است که گفته‌اند: پای استدلالیان چوبین بود. تا امری به مرتبه شهود و حضور نرسد، مقتضی آن یقین کم‌یاب عزیزالوجود وجود نخواهد داشت. صحت عمل کرد قوای فکری انسان، شرط تفکر صحیح برای استحضار مفاهیم است و عدم عصمت آن، در تمام فلسفه می‌تواند گریبان‌گیر ما بشود. ولی این وسوسه، نمی‌تواند اعتماد معقول به حافظه یا سایر قوای ذهنی را از انسان سلب نماید، بلکه تنها می‌تواند دقت و احتیاط و حزم و حلم و پرهیز از شتاب‌زدگی در مقام داوری را در او شکوفا کند.

تعلیقه {۱۴}: توصیه: بهترین راه در مورد ورود در مسائل عقلی و فلسفی استفاده از شیوه برهان است، و برهان نیز قیاسی است مؤلف از قضایای یقینی، لذا راه انحصاری در مورد اظهار نظر در این ساحت استفاده از برهان است، چیزی که در نوشته‌های نویسندگان محترم وجود ندارد و به آن توصیه می‌شود.

نقد: گذشت که راه کسب یقین، منحصر به برهان نیست. کما این که در اولی البدائیه و صورت استدلالی قیاس نوع اول و تصدیق به این که واقعی هست و تصدیق به قبح ظلم و حُسن عدل و وجوب شکر منعم و غیر این‌ها از ادراکات وجدانی عقل عملی یا نظری این گونه است.

و الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً